



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

doi <http://dx.doi.org/10.22067/PG.2022.71643.1069>

پژوهشی

شناخت کارکردهای گفتمان نظامی حکومت افشاریه در ایجاد حس تعلق مردم به قلمرو سرزمینی ایران

احسان لشگری تفرشی (دانشیار جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، بخش آمایش سرزمین، دانشگاه یزد، یزد، ایران)

lashgari@yazd.ac.ir

صص ۱-۱۳

چکیده

هویت مشترک اجتماعی پدیده‌ای تاریخی بوده و در هر مقطعی از زمان متأثر از فرایندهای سیاسی - اجتماعی صورت‌بندی ویژه‌ای از هویت متجانس اجتماعی شکل می‌گیرد. به بیان دیگر هویت مشترک اجتماعی به معنای ایجاد احساس تعلق به قلمرو سیاسی - اجتماعی معین؛ محصول تلاش آگاهانه یک طبقه سیاسی برای ایجاد ابزاری است که ابقای قدرت و اعمال حاکمیت را تسهیل نماید. میلیتاریسم نادری در عصر افشاریه نقش مهمی در تجمیع اجزای پراکنده طایفه‌ای - قومی در ایران داشته است. لیکن در این مطالعات کمتر به چگونگی عملکرد نظامی‌گری حکومت افشاریه و نقش آن در ایجاد حس تعلق مردم به قلمرو سرزمینی پرداخته شده است. در این مقاله کوشش گردیده با اتکا به روش تفسیری؛ چگونگی صورت‌بندی گفتمانی مفهوم هویت مشترک اجتماعی در سرزمین ایران، در عصر نادرشاه افشار مورد بررسی قرار گیرد. در این راستا با واکاوی متن اجتماعی - سیاسی این مقطع زمانی چگونگی ساماندهی مؤلفه‌های مؤثر بر آن از طریق رویکرد نظامی نادرشاه در ایجاد حس تعلق سرزمینی در ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج پژوهش نمایان گر آن است که جهت‌گیری ساخت هویت مشترک اجتماعی در این دوره عمیقاً متأثر از رویکردهای نظامی حاکمیت بوده و عواملی نظیر غیریت‌سازی ژئوپلیتیک با همسایگان شرقی به‌ویژه گورکانیان هند، اجبار سیاسی - نظامی در جهت تقریب آموزه‌های تشیع و تسنن در جهت ایجاد یک امپراطوری بزرگ اسلامی و اعتباردهی به نیروهای نظامی ایلات مهم‌ترین مؤلفه‌های ایجاد هویت مشترک اجتماعی در این دوره بوده است.

واژگان کلیدی: هویت اجتماعی، گفتمان، نظامی‌گری، حکومت افشاریه، ایران

۱- مقدمه

پاره‌ای از اندیشمندان مفهوم حس تعلق به سرزمین و ایجاد هویت مشترک اجتماعی را مربوط به عصر مدرنیته می‌دانند. به طوری که در نظر آن‌ها تحول در مؤلفه‌های اقتصادی همچون ادغام بازارها، توسعه شهرنشینی و تکوین قرارداد اجتماعی موجب پیدایش حکومت فراگیر گردید و زمینه‌های هویت مشترک را فراهم آورد. پاره‌ای دیگر از اندیشمندان نیز معتقدند هویت مشترک اجتماعی پدیده‌ای تاریخی بوده و در هر مقطعی از تاریخ متأثر از فرایندهای سیاسی - اجتماعی مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی زمینه‌ساز ایجاد هویت متجانس اجتماعی و شکل‌گیری حس تعلق به سرزمین می‌گردد. در این راستا جستجو در مورد چگونگی فرایندهای هویت‌یابی مردم ایران در هر کدام از مقاطع تاریخی از حوزه‌های مهم پژوهش محسوب می‌شود که می‌تواند از منظر جغرافیای تاریخی نیز مورد مطالعه قرار گیرد (Winder, 2015:17). در این رویکرد تأثیر عملکرد گفتمانی حکومت‌ها در مقطع زمانی خاص و در مقیاس سرزمینی بر چگونگی شکل‌گیری هویت مشترک اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

در این راستا یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی - اجتماعی حکومت صفویه رسمی شدن آیین تشیع در این دوره بود و از جمله مهم‌ترین پیامدهای آن زمینه‌سازی برای احیای همبستگی اجتماعی و تثبیت مرزهای سیاسی در سرزمین ایران مبتنی بر عملکرد گفتمانی آیین تشیع بود. پادشاهان صفوی با اتکا به باورهای آیین تشیع و گسترش آن موفق گردیدند گسست‌های اجتماعی - سیاسی موجود در جامعه را مدیریت نموده و از چندپاره شدن جامعه جلوگیری کنند. در این دوره با توجه به وجود تنوعی از نیروهای طایفه‌ای، نژادی و زبانی تنها عامل مذهب می‌توانست بین آن‌ها همبستگی ایجاد نماید و بر همین مبنا به مدت بیش از دو قرن توانست هویت مشترک اجتماعی را در ایران ایجاد نماید. تعامل حداکثری آیین تشیع و حکومت سبب گردید فرصت آموزش، تدوین و ترویج آموزه‌های شیعی توسط علما و نهادهای دینی تشیع فراهم گردد.

این در حالی بود که با افزایش بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران در اواخر دوره صفوی زمینه سقوط این سلسله پادشاهی فراهم گردید (Foran, 1992: 281). به طوری که با تهاجم شورشیان افغان از مرزهای شرقی بخش وسیعی از قلمرو سرزمینی ایران تصرف و با سقوط شهر اصفهان حکومت صفویان مضمحل گردید (Laurence, 1958: 16). در این میان حاکمیت کوتاه‌مدت افغانه پیامدهای فراوانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران بر جای گذارد. شاخصه عمده این دوران نافرمانی حاکمان محلی و درگیری‌های درون دودمانی و اشغال بخشی از کشور توسط روسیه و عثمانی و به‌ویژه ایجاد گسیختگی در انسجام اجتماعی مردم ایران بود.

نادر به‌عنوان یکی از سرداران حکومت صفوی قادر گردید با نظامی‌گری ایران را از شورش افغانه نجات داده و طول مرزهای آن را به بیش از ۱۸ هزار کیلومتر از هند و خوارزم تا فرات و قفقاز و بحرین برساند (Hafeznia, 2002: 315). روحانیون و مردم تحت تأثیر توانایی‌های نظامی نادر در دفع بیگانگان به‌ویژه افغانه و در شرایطی که گزینه‌ای کارآمد از

سرداران و شاهزادگان صفوی در میان نبود رضایت خود را مبنی بر پادشاهی نادر اعلام نمودند. لیکن پس از تاج‌گذاری نادر به تدریج اعتقاد به آیین تشیع به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد انسجام ملی در ایران را کم‌رنگ نمود و تنها عملکرد میلیتاریستی نادرشاه به منبع انسجام ملی تبدیل گردید.

این در حالی است که پیامدهای نظامی‌گری نادرشاه افشار در ایران از منظر دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است؛ لیکن در این مطالعات کمتر به علل ظهور نظامی‌گری و نقش آن در تثبیت مرزها و ایجاد هویت اجتماعی در ایران پرداخته شده است. به بیان دیگر میلیتاریسم عصر افشاری نقش مهمی در ساخت هویت ملی و تجمیع اجزای پراکنده طایفه‌ای- قومی در ایران داشته و مجموعه‌ای از نمادها و فرایندهای انسانی با تأثیرپذیری از پویش نظامی نادرشاه نمادهای جدیدی از قلمرو معین اجتماعی در ایران را نمایان ساختند. در این مقاله کوشش گردیده مهم‌ترین مؤلفه‌های گفتمانی مؤثر بر ایجاد هویت مشترک اجتماعی از طریق کنش نظامی‌گری در عصر نادرشاه افشار مورد بررسی قرار گیرد.

۲- روش تحقیق

این پژوهش ناظر به تحلیل گفتمانی و استنتاج تفسیری در جهت شناخت کارکردهای میلیتاریسم حکومت افشاریه در ایجاد فرایند بین‌الادّهانی حس تعلق سرزمینی در مردم ایران و ساخت هویت مشترک اجتماعی در مقیاس ملی در این مقطع تاریخی می‌باشد. در مرحله اول کوشش گردیده با استفاده از ادبیات و منابع نظری مؤلفه‌های ساخت قلمرو سرزمینی و ساخت هویت اجتماعی در چارچوب رویکرد گفتمانی تبیین گردد. سپس چگونگی نقش‌آفرینی رویکرد نظامی نادرشاه در ساماندهی فضایی ایجاد مشروعیت برای قدرت سیاسی حکومت افشاریه و زمینه‌سازی جهت ایجاد انسجام اجتماعی و تثبیت مرزهای سرزمینی ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- مبانی نظری

مؤلفه‌های ساخت هویت مشترک اجتماعی در چارچوب رویکرد گفتمانی

نظریاتی که در باب چگونگی شکل‌گیری انسجام اجتماعی و هویت متجانس در جغرافیای سیاسی ارائه گردیده‌اند در دو مقوله گسترده قابل تقسیم می‌باشند؛ دسته نخست مشتمل بر نظریاتی است که علت وجودی شکل‌گیری انسجام اجتماعی را فرایندی تعمیم‌پذیر در طول تاریخ یک کشور می‌داند و معتقد است فرایند همبستگی اجتماعی علی‌رغم فرازها و فرودهای تاریخی همواره در طول تاریخ برای یک کشور وجود داشته است (Jones & Others, 2007: 150). نظریات دیگر انسجام اجتماعی و ساخت هویت متجانس ملی را در نتیجه فرایندهای متعددی می‌پندارند که به‌گونه‌ای کاملاً فعال از طریق نهادهای سیاسی در مقاطع زمانی مختلف شکل گرفته است (Reynold, 1984: 56).

در این دیدگاه عواملی همچون دین و مذهب، زبان، قومیت، نژاد، آموزه‌ها و ایدئولوژی سیاسی می‌توانند توسط قدرت سیاسی در مقطع زمانی خاص مورد استفاده قرار بگیرند و مبدأ ساخت قلمرو سرزمینی و بسیج اجتماعی افراد جهت دستیابی به همبستگی اجتماعی باشند. از این رو قلمرو سازی سیاسی محصول اندیشه‌ها، تصمیمات و فرایندهای سیاسی

می‌باشد که موجب تبلور ناحیه سیاسی و در مقیاس ملی کشور گردد. اندیشه سیاسی ممکن است توسط رهبران سیاسی و نهادهای اجتماعی شکل بگیرد و تا زمانی که الگویی از کنش جمعی هاهنگ را تولید نماید نمی‌تواند بروی زمین جلوه فضایی ایجاد نماید (Veyci, 2015: 167). در حقیقت علت وجودی قلمرو سرزمینی می‌تواند پیامد گفتمان سیاسی - تاریخی باشد که به وسیله آن شرایط لازم برای همبستگی اجتماعی را فراهم نموده است (Smith, 1998: 35). بر این اساس گفتمان‌ها بیان‌گر تلاشی پیوسته برای توجیه روابط قدرت موجود به مثابه امری مطلوب می‌باشند و به یک معنا همیشه حاوی سطوحی از کنش سیاسی می‌باشند. از این رو انسجام اجتماعی و تطبیق آن با مرزهای سیاسی بیان‌گر چگونگی استفاده از ابزارهای اجتماعی توسط قدرت سیاسی (Gellner, 1983: 1) و بخشی از یک کنش طبیعی قلمرو سازی می‌باشد. به بیان دیگر هویت اجتماعی به معنای ایجاد احساس تعلق و ساماندهی وفاداری به قدرت سیاسی محصول تلاش آگاهانه طبقه حاکم برای ایجاد ابزاری است که ابقای قدرت و اعمال حاکمیت را تسهیل نماید (Kong & Yeoh, 1997: 21). در حقیقت اندیشه‌های سیاسی و ایدئولوژیک با شکل‌دهی به گفتمان‌های هویتی متمایز دارای پیامدهای فضایی هستند و به محض عملیاتی شدن بر پهنه سرزمین شروع به قلمرو سازی مطلوب خود می‌نمایند (Afzali & Others, 2014: 52). این مفهوم به تحلیل شیوه‌هایی می‌پردازد که در طی آن سیستم‌های معنایی یا گفتمان‌های مورد حمایت حاکمیت فهم مردم از هویت خود را ساماندهی می‌نمایند. به طوری که تأثیرات ساختاری و اجتماعی گفتمان؛ موقعیت مکانی خیالی مردم، مناطق و بازساخت هویتی را که با این متن همراه هستند مورد توجه قرار می‌دهد (Muller, 2008: 323).

از این رو عملکرد قدرت از طریق کار ویژه‌های گفتمانی بر فضا مسلط می‌گردد و این گونه است که افراد جامعه به سوی درونی سازی ابعاد ایدئولوژیک و هنجاری قدرت متمایل می‌گردند و رخنمون‌های هویت ملی در فضای جغرافیایی ظاهر می‌گردد. این ساختارها تغییرات هویتی - اجتماعی قابل تشخیص را در قالب متغیرهای زمان و مکان و در ذیل عملکرد ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های تاریخی شکل می‌دهند و به این تغییرات نظم فضایی می‌بخشند. در چنین رهیافتی به جای تحقیق در صدق و کذب هنجارها و نمادهای انسجام اجتماعی که اساساً بر اساس روش‌شناسی تفسیری وجود ندارد بر چگونگی برساخته شدن آن‌ها توسط حاکمیت سیاسی - تاریخی تأکید می‌گردد (Muffe, 2012: 45-46). بنابراین هویت ملی صرفاً جنبه طبیعی ندارد بلکه امری برساخته می‌باشد که توسط قدرت سیاسی به صورت خاطره جمعی تثبیت گردیده و احتمال فروپاشی و بازساخت را نیز دارد.

این رویکرد انقطاع زمانی هویت تاریخی - فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد و آن را پدیده‌ای گفتمانی و متأثر از فرایندهای سیاسی - اجتماعی هر دوره‌ای از تاریخ بیان می‌دارد (Deylamghani & Ghasemi, 2017: 160). از این رو جوامع؛ هویت‌ها و انسجام اجتماعی را به ارمغان نمی‌آورند بلکه حکومت‌ها با انواعی از آرمان‌ها زمینه‌ساز پیدایش قلمرو سرزمینی و به تبع آن انسجام اجتماعی می‌گردند (Halki & Passi, 2003: 147). بر اساس این رویکرد در دوره‌های گذار تاریخی مسیر بازساخت هویت اجتماعی در جهت خاصی هدایت می‌گردد. چراکه الگوهای متفاوتی از تخصیص قدرت

شکل می‌گیرد که موجب می‌گردد نوع خاصی از ابزارهای ساخت مشروعیت موردنیاز باشد و بر مبنای آن مؤلفه‌های هویت اجتماعی - فرهنگی ساماندهی خواهد شد.

در این راستا حکومت‌ها به‌منظور اجرای مؤثر نقش خود، گروه‌های اجتماعی خاصی را انتخاب می‌کنند که با آن‌ها ویژگی و منافع مشترکی دارد و با استفاده ابزاری از آن‌ها به‌مثابه عاملان و شارحان گفتمان؛ امور خود از جمله چگونگی ایجاد هویت مشترک فرهنگی را ساماندهی می‌کنند. سایر افراد نیز با به‌کارگیری این نمادها، نشانه‌ها و زبان‌های مشترک با یکدیگر تعامل می‌نمایند و بدین طریق بین سه سطح صورت‌بندی اجتماعی، نهاد اجتماعی و کنش اجتماعی رابطه شکل می‌گیرد (Fairclough, 2000: 43). از این‌رو هویت‌های اجتماعی نه ثابت‌اند و نه شبیه یکدیگر بلکه تمام آن‌ها مشروط، وابسته به تعامل و جای گرفته در درون یک متن نهادی می‌باشد (Wendt, 1999: 136) و برای شناخت آن‌ها می‌بایست به انگاره‌هایی توجه نمود که در آن فضای جغرافیایی جاری می‌باشد.

۴- یافته‌های تحقیق

الف. سیاست میلیتاریستی تقریب مذاهب اسلامی در جهت ساخت هویت مشترک اجتماعی در دوره نادرشاه

مقارن با ظهور حکومت صفویه در ایران و با رسمیت یافتن تشیع؛ نقش آموزه‌های مذهبی و عالمان شیعه در دربار و سیاست پررنگ گردید و با امتزاج کامل تشیع با سیاست؛ رهبران شیعی نقش تعیین‌کننده‌ای در فرایند سیاسی در قالب مشاغلی همچون امامت جمعه، شیخ‌الاسلامی، قاضی‌القضاتی و مقام صدری ایفا می‌نمودند (Floor, 1989: 24). به بیان دیگر با همان سرعتی که شاه اسماعیل توانست بر رقبای سیاسی و نظامی خود غلبه کند و قلمرو سرزمینی ایران را احیاء نماید؛ تشیع را نیز به‌مثابه یک اندیشه سیاسی در ایران گسترش داد و از آن به‌عنوان ابزار ساخت قلمرو سرزمینی استفاده نمود و موفق گردید اکثر قریب به‌اتفاق جمعیت ایران را به‌سوی پذیرش این مذهب سوق دهد. به‌ویژه شاه اسماعیل به‌عنوان مؤسس سلسله صفوی خود را مظهر پیشوای دینی مطرح ساخته بود و این مسئله موجب تأکید افزون‌تر بر تفاوت‌های عقیدتی تسنن و تشیع گردید و آن را ابزار گفتمان جهت ساخت هویت سرزمینی قرار داد. این در حالی بود که با سقوط حکومت صفویان به دست شورشیان اهل سنت افغان؛ نقش‌آفرینی آموزه‌های آیین تشیع در ساخت انسجام اجتماعی جغرافیای سیاسی ایران تضعیف گردید. با به قدرت رسیدن نادرشاه افشار و سرکوب شورشیان افغان؛ وی چندان علاقه‌ای به احیای مجدد حکومت از هم‌گسیخته صفوی از خود نشان نداد و با معرفی خود به‌عنوان منجی ایران؛ سلسله افشاریه را که از ابتدا ماهیت میلیتاریستی و فردگرا داشت؛ ایجاد نمود.

از جمله رویکردهای نوین در گفتمان سیاسی افشاریه جهت قلمرو سازی و ساخت هویت مشترک اجتماعی کاهش دامنه تعارضات تشیع و تسنن به‌ویژه با حکومت عثمانی بود و سیاست اتحاد مذهبی تشیع و تسنن در دستور کار قرار گرفت (Arouji & Parvan, 2018: 42). از جمله مقرر نمود که «سب و رفض» سه خلیفه نخستین راشدین ممنوع گردد و تخلف از آن را مستوجب عقوبت کیفری دانسته شود. حتی قصد نمود که مذهب تشیع در کنار مذاهب چهارگانه اهل تسنن (حنفی،

حنبل‌ی، شافعی و مالکی) توسط علمای عثمانی تأیید گردد و از میزان اختلافات کاسته شود (Estarabadi, 2008: 597). همچنین نادرشاه در نجف مجلسی را بنام "مجلس مذهبی نجف" با حضور علمای بزرگ شیعی و سنی جهت تقریب مذاهب اسلامی ترتیب داد و با اتکا به اجبار سیاسی - نظامی کوشش فراوانی برای کاهش سطح اعتقادات مردم نسبت به آئین‌های شیعی نظیر عاشورا و غیره نمود.

نادرشاه افشار بعد از مراجعت از جنگ هندوستان و جهت تأمین امنیت مرزهای غربی و همچنین جهت جلب نظر حکام عثمانی؛ بعضی از آداب تشیع نظیر تعزیه بر امام حسین (ع) و برپاداشتن عید غدیر خم را ممنوع و حتی در مورد قرآن نیز مطالبی کفرآمیز بیان داشت. در این راستا یکی از شروط نادر برای پذیرش سلطنت این بود که مردم به تدریج اعمال مربوط به مذهب تشیع که در دوره شاه اسماعیل صفوی رواج یافته بود را کنار گذارده و با پیروی از تعالیم امام ششم، آئین مذهبی جدیدی در ذیل اندیشه‌های تشیع تدوین گردد که از دامنه اختلافات با آموزه‌های اهل تسنن کاسته شود (Minorski, 2008: 54). همچنین در اواخر دوره صفویه به دلیل تعصبات زیاد و محدودیت‌های فراینده که به نام فقه شیعی بر گروه‌های غیر شیعه و حتی غیرمسلمان اعمال می‌گردید در فروپاشی حکومت صفوی و زمینه‌سازی برای تعدیل تفکرات تشیع مؤثر بود. آئین تشیع فقط در زمینه چگونگی آراء فقهی با جهان اهل تسنن اختلاف نداشت بلکه عامل افتراق مهم‌تر اعتقاد به آموزه امامت بود که نادر کوشش می‌نمود از طریق ابزار میلیتاریستی نقش آن را در ساخت هویت ملی در ایران کمرنگ نموده و فقه جعفری را در امتداد مذاهب چهارگانه اهل سنت قرار دهد (Fatoulahpour, 2006: 74).

از جمله دلایل این تغییر گفتمان آن بود که قسمت اعظم ارتش افشاریه از قبایل اهل تسنن تشکیل یافته بود و کارایی نظامی ارتش نادری نیازمند تأکید بر گفتمان تقریب تشیع و تسنن بود. در واقع نادرشاه جهت رهایی از مقبولیت ذهنی صفویان که با مذهب تنیده شده بود و برای تعقیب هدف قلمرو خواهی و حس تسلط بر جهان اسلام ناگزیر از در پیش گرفتن سیاست تساهل و تسامح و نزدیکی پیروان اهل تسنن با آیین تشیع گردید (Jafari, 2015: 52). در این دوره از منظر جغرافیای سیاسی قلمرو افشاریه متشکل از سرزمین‌های ایران، افغانستان و بخش مهمی از ترکستان، هندوستان و حتی عثمانی می‌گردید که جمعیت زیادی از پیروان اهل سنت در آن زندگی می‌نمودند.

سیاست تساهل و تسامح نادر که به کمک رویکردهای میلیتاریستی صورت می‌گرفت می‌توانست زمینه‌ساز سیاست جهانگشایی وی باشد. زیرا ادراک ژئوپلیتیکی حکومت افشاریه این بود که همگی مناطق مجاور ایران غیر از روسیه در شمال دارای مسلمانان اهل سنت می‌باشند و ایران به‌عنوان یک جزیره فرهنگی متمایز در مرکز این پهنه ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. از سوی دیگر طبق فتاوی علمای اهل سنت؛ سلطان عثمانی به‌عنوان خلیفه و خادم حرمین شریفین و رهبر معنوی جهان اسلام شناخته می‌شد و در نقطه مقابل شیعیان را به‌عنوان مسلمانان رافضی در نظر می‌گرفتند. از این رو گفتمان ژئوپلیتیکی نادر به سوی کاهش تعارضات مذهبی سوق یافت؛ چراکه وی رویای فرماندهی بر یک امپراطوری وسیع جغرافیایی را در سر می‌پروراند که اکثریت عظیمی از آن را اهل تسنن تشکیل می‌دادند. ضمن اینکه با پیشرفت این سیاست

در داخل امکان نفی مشروعیت صفویان و اثبات مشروعیت خود فراهم می‌گردید. بنابراین اندیشه سیاسی تقریب مذاهب اسلامی با اتکا به ابزارهای ملیت‌پرستی می‌توانست نقطه شروع اقدام در جهت ساخت امپراطوری وسیع افشاری و ایجاد انسجام اجتماعی در آن بود.

در این راستا نادرشاه افشار در دهه دوم حکومت خود تصمیم گرفت که با ابزار نظامی؛ حکومت را به‌طور رسمی از صفویه به افشاریه منتقل نمود. از جمله رویکرد تضعیف روحانیون شیعه را با محدود ساختن منابع مالی آن‌ها در دستور کار قرار داد و عواید موقوفات را از آن‌ها ستانده و به مصرف سپاهیان رساند. به‌ویژه با تبدیل املاک وقفی متعلق به نهادهای شیعی به خالصه جات شاهی؛ درآمد آن را در جهت تأمین مخارج ارتش قرار دهد. حتی اقدام به قطع مقرری دولتی برخی از روحانیونی نمود که از دوره صفویه مواجب دریافت می‌نمودند. از این‌رو نادر از طریق ابزارها و نهادهای نظامی و اقدام به مصادره اوقاف که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع درآمدی علمای شیعی به شمار می‌رفت؛ کوشید آن‌ها را در جهت مصالحه با مذاهب اهل سنت مجاب نماید. از این‌رو با روی کار آمدن نادر و محدود نمودن درآمد روحانیون و کاهش عصبیت مردم نسبت به آموزه‌های شیعی جایگاه روحانیت شیعی تضعیف گردید. از جمله منصب رئیس‌العلماء که در عهد صفویه منصب جلیل‌القدری بود منسوخ و احترام به خلفاء و صحابه اهل تسنن در مکاتبات با پادشاهان عثمانی در دستور کار قرار گرفت. نادر مشاهده می‌نمود که تعقیب اهل تسنن در دوره صفویه موجب زمینه‌سازی برای واگرایی در کردستان، داغستان، افغانستان و آذربایجان گردیده و زمینه تعارض ژئوپلیتیک با حکومت عثمانی و خان‌نشین‌های ازبک را با ایران افزایش داده است. از این‌رو از طریق کاهش بار سیاسی آیین تشیع؛ درصد بود زمین‌های برخورد ژئوکالچری ایران با امپراطوری‌های عثمانی و ازبک را کاهش دهد.

ب. اثر نظامی‌گری نادرشاه در بازتعریف جایگاه فره ایزدی رهبری سیاسی و نسبت آن با ایجاد هویت مشترک اجتماعی

ساکنان ایران در طول تاریخ مجموعه ناهمگونی از اقوام و ملیت‌های مختلف نژادی، زبانی، مذهبی، فرهنگی و ملی بوده‌اند و در هیچ دوره‌ای از تاریخ مشترک خود در ایران انسجام و همگونی اجتماعی لازم را نداشته‌اند (Lashgari, 2018: 229). به‌بیان‌دیگر از منظر جغرافیای فرهنگی کشور ایران دارای اقلیت‌های پراکنده و یا منسجمی بود که در هنگام ضعف حکومت مرکزی قابلیت تشتت و واگرایی را از خود نشان داده بودند و تجربه تاریخی نیز نشان‌گر آن بود که حکومت‌ها و رهبران فره ایزدی بهتر توانسته‌اند این بحران‌ها را مدیریت نموده و با اتخاذ استراتژی‌های مختلف توسط آن‌ها اختلافات فرهنگی کاهش یافته و نظم، تعادل و امنیت در جامعه برقرار گردیده است. همچنین از آنجائی که در جغرافیای تاریخی ایران شرایطی همچون جنگ، قحطی و مخاطرات محیطی همچون زلزله و سیل وجود داشته که می‌توانسته تهدیدکننده کلیت جامعه باشد؛ از این‌رو ظهور رهبری قهرمان گونه مورد استقبال قرار گرفته است.

از سوی دیگر در فرهنگ سیاسی مردم ایران تصاحب قدرت تنها از طریق افرادی مقبول می‌افتاد که از نَسَبی عالی و تاییدات قدسی برخوردار باشند. به‌بیان‌دیگر حکومت در ادوار مختلف تاریخی علاوه بر کاربرد زور نیازمند آن بودند که

تسلط خویش را به نحوی از انحاء توجیه نمایند (Bayat, 2011: 65). داشتن تباری والا و اثبات آن از طریق نَسَب سازی یکی از مهم‌ترین عوامل مشروعیت ساز حکومت‌های پیش و بعد از اسلام در ایران بوده است. نمایاندن سلاطین به‌عنوان موجوداتی فراتر از انسان‌های معمولی موجب شکل‌گیری هاله تقدس در مورد وجود شخص فرمانروا و حاکم می‌گردید و این مسئله تا حدی می‌توانست خطوط و تفکر شورش و قیام علیه حکومت و پادشاهان را در اذهان مردم و بازیگران سیاسی بزدايد (Faredi & Others, 2017: 148).

فقدان نَسَب والا و ضعف در دارا بودن مشروعیت مذهبی از همان آغاز ظهور نادرشاه موجب بروز چالش در ایجاد هویت فراگیر و استفاده از آن در جهت ساخت قلمرو سرزمینی یکپارچه توسط وی گردید. در دوره حکومت صفوی با رسمیت یافتن آیین تشیع؛ آموزه اعتقادی امامت در کانون تبیین مشروعیت سیاسی قرار گرفت و این دیدگاه ترویج داده می‌شد که پادشاهان صفوی جانشینان ائمه اطهار می‌باشند و اتصال حکومت صفوی به ظهور آخرین منجی از جمله تأکیدی بود که مورد توجه برخی علما نیز قرار گرفته بود. لیکن حکومت نادرشاه با نمایش کارایی نظامی‌گری ارتش خود در تثبیت قلمرو سرزمینی ایران توانست نوعی مشروعیت اکتسابی - نظامی را برای خود تدارک بیند. به‌بیان‌دیگر میراث در ماندگی و استخفاف روحی و اخلاقی جامعه ایرانی ناشی از تفوق افغانه سبب محبوبیت فرماندهی مقتدری گردید که موفق گردید بار دیگر مرزهای سرزمینی ایران را به عصر صفوی برگرداند. نادر پس از شکست افغانه در قامت قهرمان ملی؛ قادر گردید نظر مشروعیت لازم را جهت احراز مقام سلطنت کسب نماید. همچنین وی با تشکیل تجمع بزرگ روسای قبایل و متفدین محلی در دشت مغان قادر گردید تأیید پادشاهی خود را از این شورا گرفته و مشروعیت پادشاهی را نیز به‌صورت ظاهری کسب نماید. مجموع این عوامل بار دیگر زمینه لازم را برای ایجاد تبعیت مردم، طوایف و سایر نیروهای اجتماعی از حکومت افشار و شکل‌گیری حس تعلق به سرزمین واحد و داشتن سرنوشت مشترک اجتماعی را در میان آن‌ها زنده نمود.

ج. پیامدهای تقابل میلیتاریسم و دیوانسالاری در ساخت هویت ملی در عصر نادرشاه افشار

دولت صفوی به‌ویژه در دوره شاه‌عباس اول با احداث کاروانسراها و تأمین امنیت جاده‌ای جان تازه‌ای به تجارت بخشیده و سبب ارتقای جایگاه تجار و بازرگانان شهری گردید. همچنین حکومت صفوی با ایجاد زیرساخت‌های مناسب، حیات اقتصادی کشاورزی را رونق داد و با کاهش مالیات قادر گردید حمایت اقشار روستایی را نیز جلب نماید. این مؤلفه‌ها موجب افزایش نیاز حکومت به نهادهای بوروکراتیک و به تبع آن اتصال هرچه بیشتر مناطق مختلف کشور به منویات حکومت مرکزی بود. به‌بیان‌دیگر علاوه بر رسمیت یابی آیین تشیع با توسعه نهادهای بوروکراتیک هرچه بیشتر توان تأثیرگذاری حاکمیت در ابعاد مختلف زندگی اجتماع افزایش یافت و ذهنیت دارا بودن سرنوشت مشترک برای آن‌ها در ذیل یک حکومت واحد بیش‌ازپیش نمایان گردید. این در حالی بود که در عصر افشاریه جایگاه و اعتبار اقشار شهری و

روستایی نسبت به گذشته به دلیل مالیات فزاینده تضعیف و در نقطه مقابل شرایط وضعیت زندگی نظامیان که غالباً از قبایل کوچ‌نشین بودند ارتقا یافت.

چراکه ایلات با انسجام درونی بالا، اقتصاد خودکفا و دارا بودن سلسله‌مراتب اجتماعی در حالت تحرک و آمادگی دائمی برای دفاع و حمله قرار داشتند و نادر با توجه به کارایی و بهره‌وری نظامی ایلات آن‌ها وارد حکومت نمود و روابط ایلات را با یکدیگر بر اساس سلسله‌مراتب فرماندهی تنظیم نمود. از سوی دیگر سکونتگاه‌های شهری در این دوره فاقد اصناف حرفه‌ای، خودمختار و مستقل بود و هر چه مدنیت و زندگی شهری بستری مناسب برای استقرار مشروعیت حاکمیت مرکزی محسوب می‌شود؛ زندگی ایلی صورت‌بندی حکمرانی متضاد آن را تولید می‌نمود. به بیان دیگر توسعه شهرنشینی موجب تثبیت امنیت مواصلاتی، تسهیل در تجارت و توسعه میکروفیزیک قدرت (اصناف و طبقات اجتماعی) و افزایش امکان نقش‌آفرینی آن‌ها در تولید همبستگی اجتماعی می‌گردید. درحالی‌که در عصر نادری با کاهش جایگاه کارکردی اصناف شهری کارکرد نظامی حکومت کارکرد لازم جهت ساخت هویت اجتماعی فراگیر را بر عهده گرفت.

در این دوره اعلام وفاداری به شخص پادشاه جهت تقرب به قدرت سیاسی کافی بود و اقوام مختلف اعم از ازبک، افغانی، ترکمن و ترک و غیره در ارتش نادری گردآمده بودند (Dorosti, 2012: 77)؛ بدون آنکه دستگاه دیوان‌سالاری با کارکردهای خود به صورت مشخص سبب ایجاد حس وجود سرنوشت مشترک میان آن‌ها گردد. سپاهیان نادر هرچند دارای خاستگاه ایلی و طایفه‌ای بودند؛ لیکن در مقام سلسله‌مراتب نظامی دستورات نادرشاه را اجرا نموده بدون اینکه دستگاه دیوانی از طریق قوانین، مقررات و ترویج اندیشه سیاسی واحد؛ آن‌ها را با یکدیگر متحد نماید و همین مسئله موجب می‌گردید که این تازه‌واردان صرفاً برگرفته از نظامی‌گری نادر در ذیل هویت ایرانی ادغام گردند. نادرشاه پس از رسیدن به قدرت بسیاری از معتمدان درباری و دیوان‌سالاران باقی‌مانده از دوره صفویه را عزل و مشاغل بوروکراتیک را در مناصب نظامی - ایلی ادغام نمود. درحالی‌که بخشی از همین سپاه به لحاظ تاریخی، زبانی و نژادی به دشمن مقابل نزدیک‌تر بودند. اما به لحاظ سرزمینی و صرفاً به دلیل تفوق نظامی نادرشاه؛ هویت منسجم یافته بودند و خود را در خدمت ایران می‌دیدند (Seyfodini, 2017: 20).

در دوره نادرشاه مهم‌ترین طبقه در حکومت او نظامیان بودند که اغلب فرماندهان و حکام کشوری از میان آن‌ها انتخاب می‌شدند. عمده دوران حکومت وی صرف جلال با بیگانگان و ایجاد امنیت داخلی گذشت و برخلاف دوران صفویه سنگینی مالیات‌ها، فقر شدید و مهاجرت از ایران در این دوره مستولی بود. چراکه ارتش ایران در اوج قدرت نادر به سیصد و هفتادوپنج هزار نفر می‌رسید و یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های یکدست جهان بود که درعین حال هزینه نگهداری این نیروی نظامی موجب افزایش فزاینده مالیات‌ها و کاهش شهرنشینی و اقتصاد کشاورزی گردید (Avery, 2008: 66). از این جهت شهرنشینی و اقتصاد کشاورزی در این دوران رونق چندانی نداشت و این عوامل موجب تضعیف نهاد وزارت و دیوان‌سالاری در شکل دهی و تدوین حس تعلق به سرزمینی و هویت اجتماعی مشترک می‌گردید. ضمن اینکه

دیوان‌سالاران در این دوره دارای منزلت اجتماعی ناچیزی بودند و نقش آن‌ها صرفاً نگاه‌داشتن حساب‌های مالیاتی بود (Katouzeyan, 2002: 53). در این راستا برخلاف دوره صفوی که تنوع متناهی از اسناد، مدارک و فرمان‌های حکومتی وجود داشت در عصر افشاریه از تنوع و میزان اسناد و مدارک دیوانی کاسته و این مسئله بیان‌گر کوچک شدن نظام دیوانی در این عصر بود و این تنها گفتمان میلیتاریسم نادری بود که قادر گردیده بود خلاء وجودی نقش دیوانسالاری در ایجاد حس تعلق به سرزمین را پوشش دهد.

د. غیرت‌سازی ژئوپلیتیک در میلیتاریسم نادری و اثرات آن در ساخت هویت مشترک اجتماعی

به‌طور کلی در ژئوپلیتیک تاریخی ایران غیرت‌سازی سرزمینی و دشمن‌انگاری ژئوپلیتیکی؛ نقش مهمی در هویت‌سازی داشته است. به‌طوری‌که از منظر تاریخی در دوره‌ها تقابل سرزمینی با آشوری‌ها و پس‌از آن در دوره هخامنشیان منازعه ژئوپلیتیکی با یونانی‌ها آغاز گردید. این تقابل پس از هخامنشیان نیز در اشکال رقابت‌های ژئوپلیتیک اشکانیان-رومیان و ساسانیان-رومیان تداوم یافت. از این‌رو جنگ‌های بزرگ تاریخی، پیروزی‌ها، شکست‌ها، اشغال نظامی، دوره‌های فترت و گسست سیاسی ابزار مهمی در تولید گفتمان همبستگی ملی در برابر نیروهای متخاصم را فراهم آورده است. به‌بیان‌دیگر در تاریخ ایران بخشی از مفصل‌بندی ملی‌گرایی و کشورسازی بر اساس پیونددهی و رابطه‌برساخته در مقابل «دیگری» با ارجاع به مؤلفه‌های متخاصم ژئوپلیتیک با کشورهای رقیب پی‌ریزی گردید (Fuller, 2008: 10). به‌بیان‌دیگر پذیرش غیرت‌سازی به‌منابه جریانی از تخصیص قدرت و بخشی از مؤلفه عملکردی گفتمان می‌تواند منجر به قوام دال مرکزی هویت گردد (Strozier, 2002: 83). به‌طور کلی هدف نیروهای سازنده جامعه انسانی یا ملت، عموماً ایجاد یک هویت مشترک است این امر گاه با ایجاد یک دشمن فرضی یا واقعی موجب به وجود آمدن احساس «ما» در افراد جامعه می‌گردد (Braden & Shelly, 2000: 146).

در این راستا اولین اولویت نادرشاه؛ قلمرو سازی و تثبیت مرزهای ایران در برابر عثمانی در شمال غرب بود که موفق مرزهای ایران را در جنگ با عثمانی در شمال عراق و ارمنستان تثبیت نماید. سپس به دنبال توسعه قلمرو شرقی امپراطوری افشاری و سرکوب خوانین محلی در قندهار گردید و سپس به بهانه حمایت تیموریان هند از خوانین واگرای افغان به دهلی پایتخت آن‌ها لشکر کشید و با تصرف این شهر جواهرات گران‌بهایی همچون کوه نور، دریای نور و تاج ماه را از هندوستان به ایران آورد و اراضی غرب رودخانه سند را به خاک ایران الحاق نمود. در باب لشکرکشی نادرشاه به هندوستان دلایل متعددی ذکر گردیده که از جمله آن‌ها تعقیب و تنبیه افغان‌های شورشی، سرکوب امرای هند به جهت پناه دادن به شورشیان افغان و رساندن مرزهای ایران به سرحدات طبیعی و تاریخی از جمله این موارد می‌باشد (Estarabadi, 2008: 335). لیکن ضعف بنیه اقتصادی ایران در دوره نادرشاه وی را بر آن داشت تا برای ادامه کشورگشایی و کسب درآمد جدید به سوی هند که دارای منابع مالی سرشاری بود؛ لشکرکشی نماید (Lockhart, 1998: 169). قلمرو خواهی ژئوپلیتیکی نادرشاه به سوی هند به آن دلیل بود که آن ممالک را بی‌پاسبان و خزانه دولت را ناشی از لشکرکشی بی‌پایان خود تهی

می‌دید. البته نادرشاه افشار از غنیمت جواهرات به‌دست‌آمده از هند چیزی را بذل توسعه و رونق اقتصاد شهرها و روستاها ننمود و بازهم این عایدات را مصروف نبردهای نظامی بعدی نمود (Shabani, 1986: 254). به‌طوری‌که جمعیت ایران از حدود ۹ میلیون نفر پیش از حمله افغان‌ها در دوره صفوی به کمتر از شش میلیون نفر بعد از حمله نادر کاهش پیدا نمود (Issawi, 1971: 20). لیکن دستیابی به ثروت و گنجینه‌های موجود در هند توانست به ارتقای جایگاه کارکردی میلیتاریسم نادری و نقش‌آفرینی آن در جهت ایجاد همبستگی ملی یاری رساند.

۵- نتیجه‌گیری

در جغرافیای تاریخی ایران تأکید بر وجود ناسیونالیسم فراگیر به‌مثابه عاملی مؤثر بر ایجاد یکپارچگی اجتماعی؛ پدیده‌ای فاقد دلیل جلوه می‌نماید و در هر مقطعی از تاریخ مجموعه‌ای از عوامل سیاسی - اجتماعی سازنده هویت اجتماعی و قلمرو سرزمینی در جغرافیای سیاسی ایران بوده است. به‌بیان‌دیگر مؤلفه‌های مؤثر بر ساخت انسجام اجتماعی در چارچوب رویکرد گفتمانی در هر مقطع از جغرافیای تاریخی ایران دچار بازساخت گردیده است. در دوره نادرشاه افشار نیز ساخت قلمرو سرزمینی و به‌تبع آن هویت جمعی بر اساس اطاعت مطلق از اوامر حکومتی مبتنی بر کارایی میلیتاریستی؛ فارغ از پی‌ریزی گفتمان سیاسی مشخص استوار بوده است. به‌طورکلی نادرشاه در مقایسه با حکومت صفویه اگرچه موفق به ایجاد تحول سیاسی عمیق در اندیشه سیاسی ایران نگردید؛ لیکن با انتخاب رویکرد میلیتاریستی توانست ایجاد انسجام هویتی را بر مبنای سلسله‌مراتب نظامی ساماندهی نماید. در این راستا تعبیری مانند «اهالی ایران» و «عموم وضع و شریف ایران» در کتب و آثار شفاهی مورخان و حاکمان این دوره موجود می‌باشد که نشانگر وجود الگوی از هویت مشترک اجتماعی در این دوره بوده است که البته با فهم مدرن و ستفالیایی از مفهوم ملت تطابقی ندارد.

در این دوره الگوی معیشت، دیوان‌سالاری، دیانت و جایگاه فره ایزدی پادشاه همگی در خدمت معماری میلیتاریستی قلمرو سرزمینی بسیج گردید و نظامی‌گری نادری مانعی بزرگ در برابر ایجاد یک اندیشه سیاسی هویت‌ساز بود. در چنین حکومتی سلسله‌مراتب اجتماعی بنا به نزدیکی به قدرت نظامی تعیین می‌گردید و برخلاف دوره صفویان توازن بین سه لایه اجتماعی دیوانی، نظامی و مذهبی دگرگون گردید و زمام امور مملکتی به دست رجال نظامی سپرده شد و گفتمان نظامی‌گری بیشترین تأثیر را در ساخت هویت در دوره افشاری عهده‌دار بود. نادرشاه افشار برای تأمین هزینه‌های جنگ به ثروت بخش تولید کشور اعم از بازرگانان و دهقانان متکی بود و فشار فزاینده جهت تأمین بودجه نظامی موجب ضعف اقتصاد شهری و روستایی گردید. از این‌رو با کاهش هرچه بیشتر دامنه استقلال طبقات بازرگان، پیشه‌ور و کشاورز؛ پتانسیل کمتری برای مشارکت آن‌ها در ساخت هویت اجتماعی به وجود آمد و موجب گردید این دسته از طبقات اجتماعی در ساخت قلمرو اجتماعی - فضایی در موقعیت "پیرو" قرار بگیرند.

به‌طورکلی در عصر نادر با تضعیف دوطبقه روحانیت و دیوان‌سالاران، نهاد ارتش کارکرد دو نهاد دیگر را بر عهده گرفت و از این جهت تأمین اندیشه سیاسی مشروعیت حکومت که جزء کارکردهای بنیادین نهاد دین و دیوانسالاری در

ایران بود تماماً به نهادهای نظامی تفویض گردید. به‌ویژه مصادره موقوفات وابسته به طبقه روحانیت شیعی نارضایتی آن‌ها را فراهم نمود و از این‌رو نادرشاه افشار برخلاف دوره صفویه نتوانست از طبقه اجتماعی روحانیون جهت مشروعیت بخشی به حاکمیت و ایجاد هویت استفاده نماید. همچنین قلمروافزایی و نیز ایجاد انسجام در جمعیت ناهمگون قومی طایفه‌ای در ایران و نیاز به استفاده بیشینه از توان رزمی ایلات و عشایر اقتضاء می‌نمود که نوعی تساهل و تسامح در باب تعارضات مذهبی تشیع و تسنن در نظر گرفته شود. از این‌رو هم‌چنان‌که صفویان از طریق سیاسی نمودن مذهب تشیع سعی بر ایجاد انسجام اجتماعی و غیریت‌سازی با سایر حکومت‌های اهل تسنن در جهان اسلام داشتند نادرشاه افشار کوشید از طریق کاهش اهمیت تشیع زمینه را برای کاهش تعارضات و کسب رضایت بیشتر فقها و رهبران سیاسی اهل تسنن به دست آورد. چراکه در چارچوب گفتمان میلیتاریسم نادرشاه افشار قلمرو سازی امپراطوری وسیع اسلامی و همگون‌سازی جمعیت ساکن و ایجاد حس تعلق سرزمینی در آن‌ها بدون پیگیری اندیشه تقریب مذاهب اسلامی که با کمک ابزارهای نظامی صورت پذیرفت؛ ممکن نبود.

کتابنامه

1. Afzali, R., & Zaki, Y., & Keyani, V., (2014). Discourse and territorial geopolitics. *Journal of world Politics*, 3(4), 93- 121. [In Persian].
2. Arouji, F., & Parvan, B., (2018). Research in religion and religious politics of Nader Shah. *Journal of Historical Research in Iran and Islam*, 12(23), 41-62. [In Persian].
3. Avery, P., (2008). *History of Iran in the period of Afshar, Zand and Qajar according to Cambridge*. (Morteza Saghebfar, Trans.). Iran, Tehran: Jamei publisher. [In Persian].
4. Bayat, M., (2011). Genealogy of the legitimacy system in Timurid period. *Journal of the History of Islam and Iran*, 21(10), 63-87. [In Persian].
5. Deylamghani, F., & Ghasemi, M., (2017). Position of identity in Iran, a look at the historical evolution of national identity patterns and policies from ancient times to the Pahlavi period. *Journal of Transcendental Politics*, 5(12), 155- 176. [In Persian].
6. Dorosti, A., (2012). Structural dialectics in the militaristic state of Afshar. *Journal of the History of Islam and Iran*, 22(16), 65- 88. [In Persian].
7. Estarabadi, M., (2008). *Nader's willing to Capture the world*. Iran, Tehran: Jami Publisher. [In Persian].
8. Fairclough, N., (2000). *Critical discourse analysis: the critical study of language*. (Fatemeh Shayesteh, Trans.). Iran, Tehran: Andeshah Ehsan publisher. [In Persian].
9. Faredi, M., & Gharadaghi, M., & Sadeghi, M., & Kazemirashed, M., (2017). Nader Shah and legitimacy and social revolt. *Journal of Post-Islamic Iranian History*, 8(15), 143-158. [In Persian].
10. Fatoulahpour, F., (2006). Shiism in the period of Nader Shah. *Journal of Shiite Studies*, 4(16), 57- 96. [In Persian].
11. Floor, W., (1989). State of Nader Shah (According to Indian documents). (Aboulghesm Seri, Trans.). Iran, Tehran: Tous. [In Persian].
12. Foran, J., (1992). The long fall of Safavid dynasty: moving beyond the views. *International Journal of Middle East studies*, 24(2), 281 – 304.
13. Fuller, G., (2008). The center of the universe: the geopolitics of Iran. (Abbas Mokhber, Trans.). Iran, Tehran: Nashre Markaz. [In Persian].

14. Gellner, E., (1983). *Nations and Nationalism*. Oxford: Blackwell.
15. Hafeznia, M., (2002). *Political Geography of Iran*. Iran, Tehran: Samt Publisher. [In Persian].
16. Hakli, J., & Passi, A., (2003). Geography, Space and identity, In Ohman, J., & Simonsen, K., (eds). *Voices from the North: New Trends in Nordic Human Geography*. Aldershot: Ashgate. [In Persian].
17. Issawi, C., (1971). *The economic history of Iran 1800- 1914*. Chicago: Chicago Uni press. [In Persian].
18. Jafari, M., & Shabani Moghadam, M., (2015). Social and current contexts of Nader legitimacy. *Journal of Historical Research*, 7(2), 33-52. [In Persian].
19. Jones, M., & Jones, R., & Woods, M., (2007). *Introduction to political Geography*. (Zahra Peshgahifard & Rasoul Akbari, Trans.). Iran, Tehran: Tehran University Press. [In Persian].
20. Katouzeyan, M., (2002). *State-Nation Conflict: Theory of History and Politics in Iran*. (Alireza Teyeb, Trans.). Iran, Tehran: Nye Publisher. [In Persian].
21. Kong, L., & Yeoh, B., (1997). The construction of national identity through the production of ritual and spectacle. *Journal of political geography*, 16(3), 213-239.
22. Lashgari, E., (2018). Studies in recognition of natural environment impacts on evolution of political governance in Iran. *Journal of human geography Research*, 50(1), 55-72. [In Persian].
23. Laurence, L., (1958). *The fall of Safavi dynasty and afghan occupation of Persia*. Cambridge: Cambridge University Press.
24. Lockhart, L., (1998). *Nadir shah; a critical study based mainly upon contemporary sources*. (Gholamreza Afshari & Esmael Afshari, Trans.). Iran, Tehran: Dastan. [In Persian].
25. Minorskii, V., (2008). *Iran during the Nader Shah era*. (Rashid Yasami, Trans.). Iran, Tehran: Donyae ketab publisher. [In Persian].
26. Muffee, S., (2012). *On the political*. (Jafar Mohseni, Trans.). Iran, Tehran: Roukjdade-nou. [In Persian].
27. Muller, M., (2008). Reconsidering the concept of discourse for the field of critical geopolitics: Towards discourse as language and practice. *Journal of Political Geography*, (27) 322-338.
28. Reynold, S., (1984). *Kingdoms and Communities in Western Europe 900-1300*. Oxford: Oxford uni press.
29. Seyfodini, H., (2017). Reflection of Iranshahri idea in historiography and government of Nader Shah Afshar era. *Journal of National Studies*, 18(1), 3-24. [In Persian].
30. Shabani, R., (1984). *Social history of Iran in the Afshari period*. Iran, Tehran: Ghoomes publisher. [In Persian].
31. Smith, S.J., (1998). Society, space and citizenship: a human geography for the new times? *Transactions of the institute of British Geographers*, No.14: 144-56.
32. Strozier, R., (2002). *Foucault, Subjectivity and identity: Historical constructions of subject and self*. Detroit: Wane state university.
33. Veyci, H., (2015). *Concept and Theories in political geography*. Iran, Tehran: SAMT Publisher. [In Persian].
34. Wendt, A., (1999). *Social theory and international relation*. Cambridge: Cambridge University press. [In Persian].
35. Winder, G., (2015). Historical Geography. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences (Second Edition)*, doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.72024-1